

پاکستان باید به میزان قدرت خود آگاه باشد تا خود را از سلطه آمریکا و هند رها کند

از زمان برقراری آتش‌بسی که با میانجی‌گری رئیس‌جمهور آمریکا، دونالد ترامپ، حاصل شد، پاکستان تمایل قوی‌ای برای آغاز گفت‌وگویی جدی با هند درباره شماری از مسائل امنیتی، از جمله آینده کشمیر، کاهش تنش در خط کنترل و از همه مهم‌تر، لغو تصمیم هند برای تعلیق معاهده آب‌های سند نشان داده است؛ معاهده‌ای که حدود ۸۰ درصد نیازهای آبی پاکستان را از سه رودخانه اصلی سند، چناب و راوی تأمین می‌کند.

باین‌حال، ابتکارات پاکستان بارها با رد صریح هند مواجه شده است. وزیر کشور هند، آمیت شاه، به روزنامه تایمز آو ایندیا گفت: «خیر، معاهده هرگز از سر گرفته نخواهد شد. آب‌هایی را که به پاکستان می‌رفت به راجستان منتقل خواهیم کرد و پاکستان را از تشنگی خواهیم کشت، چراکه این آب‌ها را به‌طور ناعادلانه دریافت می‌کرد» لحن شاه هشدار می‌دهد که روابط میان دو قدرت هسته‌ای به سمت وخامت بیشتری پیش می‌رود. در کوتاه‌مدت، هند عملاً نمی‌تواند تهدید خود را اجرا کند، چراکه زیرساخت‌های لازم برای قطع آب‌هایی که شریان‌های کشاورزی پاکستان را تغذیه می‌کنند، ندارد و ساخت کانال سال‌ها طول خواهد کشید. باین‌حال، هند می‌تواند از طریق خودداری از به‌اشتراک‌گذاری داده‌های حساس مربوط به جریان آب سه رودخانه، آسیب‌های جدی به کشاورزی پاکستان وارد کند؛ داده‌هایی که پیش‌تر هند در اختیار پاکستان قرار می‌داد و پاکستان برای جلوگیری از فاجعه‌های کشاورزی در گذشته به آن‌ها متکی بود.

رد هند برای ازسرگیری گفت‌وگو، تنها پرسش‌هایی دشوار درباره شروط آتش‌بسی که پاکستان به آن تن داد، مطرح نمی‌کند؛ بلکه همچنین بر بیانیه صادره از سوی شورای امنیت ملی پاکستان درباره تعلیق معاهده توسط هند نیز نور می‌اندازد؛ بیانیه‌ای که این اقدام را «عملی جنگی» توصیف کرده بود که با «تمام ظرفیت قدرت ملی» به آن پاسخ داده خواهد شد.

در طول جنگ کوتاه اخیر، کاملاً آشکار بود که پاکستان بر هند برتری هوایی پیدا کرده بود؛ هند مجبور شد به دنبال برقراری آتش‌بس باشد، چراکه نیروی هوایی‌اش عملاً فلج شده بود. باین‌حال، به جای بهره‌برداری از این موقعیت و درخواست الحاق کشمیر اشغالی، یا دست‌کم تسلط بر شهری مانند سرینگر، پاکستان موضعی دفاعی برگزید و از مواضع پیشروی خود عقب‌نشینی کرد و با شروط آتش‌بس موافقت نمود، آتش‌بسی که چیزی بیش از وعده ازسرگیری گفت‌وگوها نبود؛ اما آن مذاکرات هیچ‌گاه رخ نداد و هند هرگونه میانجی‌گری آمریکا را رد کرد. مودی به ترامپ گفت: «هند هرگز میانجی‌گری طرف ثالث را در مسئله کشمیر نمی‌پذیرد».

بی‌آنکه مسائل امنیتی اصلی پاکستان همچون احیای معاهده آب‌ها، یا خلع سلاح خط کنترل، یا پایان دادن به اشغال وحشیانه کشمیر، یا حفظ ثبات پروژه کریدور اقتصادی چین-پاکستان حل شود، رئیس‌ستاد ارتش پاکستان، عاصم منیر، خود را مارشال میدانی خواند و ترامپ را نامزد دریافت جایزه صلح نوبل کرد! این نخستین شکست در تبدیل پیروزی‌های میدانی به دستاوردهای راهبردی سیاسی نبود؛ چراکه در سال ۱۹۹۹، پاکستان ارتفاعات کارگیل را تصرف کرد و فرصت طلایی‌ای برای آزادسازی کشمیر اشغالی داشت، اما تسلیم دخالت آمریکا شد و نتوانست موفقیت نظامی خود را به پیروزی سیاسی بدل کند.

دلیل این ناکامی‌ها به دو موضوع برمی‌گردد:

اول: هدف جنگ، صرفاً دفاع نیست، بلکه تحقق اهداف سیاسی روشن است و این امر جز با دکترین تهاجمی ممکن نیست. این دکترین اقتضا می‌کند جهاد دفاعی به جهاد تهاجمی تبدیل شود، همراه با مجموعه‌ای از اقدامات سیاسی و دیپلماتیک. از این منظر، حل معضل معاهده آب‌ها که در تضمین دسترسی دائمی و بدون وقفه به سه رودخانه خلاصه می‌شود، تنها از طریق گام‌های تهاجمی با هدف دست‌یابی به نتایج راهبردی بلندمدت، مانند الحاق کشمیر، ممکن است.

دوم: رهبری پاکستان همچنان تحرکات خود را در چارچوب «قانون بین‌المللی» محدود می‌کند و همواره می‌کوشد پیش از هر اقدام دیپلماتیک یا نظامی، رضایت واشنگتن را جلب کند و این یعنی خودکشی سیاسی. به‌سادگی می‌توان به عراق، لیبی و ایران نگاه کرد و دید که چگونه اطاعت کورکورانه‌شان از قانون بین‌المللی، به نابودی آن‌ها انجامید و اگر پاکستان به همین مسیر ادامه دهد، سرنوشتی متفاوت نخواهد داشت.

در این زمینه، لازم است رهبری پاکستان جسارت بازاندیشی و اقدام خارج از چارچوب‌های معمول را هنگام مواجهه با این چالش‌ها داشته باشد. این امر مستلزم آن است که طبقه سیاسی پاکستان ذهن خود را از وابستگی به ایالات متحده و قید قانون بین‌المللی آزاد کند. به‌عنوان نمونه، طبقه سیاسی پاکستان باید درک کند که شکست‌های راهبردی آمریکا در عراق و افغانستان، ناکامی‌اش در اوکراین و ناتوانی در مقابله با حملات حوثی‌ها، همگی نشان از افول قدرت آمریکا در شکل‌دهی به نظام جهانی دارد. افزون بر این، در چهل سال گذشته، آمریکا همواره از پاکستان برای پیشبرد اهداف خود بهره برده است: از شکست شوروی در افغانستان تا بهره‌برداری از قیام کشمیر و آزمایش‌های هسته‌ای برای به قدرت رساندن حزب بهاراتیا جاناتا (وابسته به آمریکا) در هند. نباید فراموش کرد که پروژه جدید آمریکا در خاورمیانه بدون همکاری کامل پاکستان در «جنگ جهانی علیه اسلام» به سرانجام نمی‌رسد.

این اتکای آمریکا به پاکستان باید پیامی روشن به نخبگان سیاسی پاکستان بدهد: آمریکا دیگر خود را قدرتی بی‌بدیل نمی‌داند، بلکه پاکستان را ابزاری حیاتی برای حفظ نفوذ در حال افول خود تلقی می‌کند. اگر همکاری پاکستان نبود، هند سال‌ها پیش از کشمیر اشغالی بیرون رانده شده بود؛ بنابراین، اگر نخبگان سیاسی پاکستان نتوانند به قدرت واقعی کشورشان پی ببرند و مسیر مستقلی ترسیم کنند، کشور با بحران هستی‌سازی مواجه می‌شود که ریشه در خود رهبری و وابستگی‌اش به مداخلات آمریکا دارد. درحالی‌که اگر این نخبگان به یک پروژه تمدنی جدید برای پاکستان بیندیشند، پروژه‌ای که استقلال از آمریکا و ساختن یک قدرت بزرگ پس از آزادسازی کشمیر و بازیابی رهبری شبه‌قاره هند را هدف قرار دهد، آنگاه توانسته‌اند از ظرفیت‌های تمدنی، اقتصادی و نظامی پاکستان بهترین بهره را ببرند. چنین پروژه تمدنی در حزب‌التحریر وجود دارد؛ حزبی که برای اقامه خلافت راشده دوم بر منهج نبوت تلاش می‌کند و پاکستان را پایگاه آن قرار می‌دهد؛ بنابراین، دولت آینده خلافت تنها پناهگاه واقعی برای رهایی پاکستان از وابستگی به آمریکا و سلطه‌جویی هند و ارتقاء کشور به جایگاه رهبری است. پس همکاری با حزب‌التحریر و سپردن قدرت به آن، راهکار ریشه‌ای برای رهایی پاکستان از بحران‌ها و جبران کوتاهی رهبری سیاسی و نظامی‌اش در بهره‌برداری از پیروزی‌های ملت و ارتش این کشور است.

برگرفته از شماره ۵۵۶ جریده الرایه